



نقش فرهنگ در توسعه اقتصادی

نرگس صالح نیا*
جلال دهنوی**
امین حق نژاد***

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۴/۴
تاریخ تأیید مقاله: ۸۹/۶/۲۸

چکیده:

در این مقاله توسعه فرهنگی مورد بررسی قرار گرفته است. از آنجایی که فرهنگ یکی از مؤلفه‌های مهم و اساسی در توسعه هر کشوری می‌باشد، لازم است بدانیم تا چند دهه قبل عقیده اکثر صاحب‌نظران این بود که توسعه مفهومی اقتصادی دارد؛ به عبارت دیگر، توسعه فقط جنبه اقتصادی داشت و کشورها در جهت دستیابی به توسعه، به تقویت اقتصاد خویش می‌پرداختند. اما این وضعیت با شکست کشورهای که فقط معیارهای اقتصادی را در برنامه‌ریزی خود در دستیابی به توسعه گنجانده بودند تغییر یافت، و موجب از دست رفتن مفهوم یک بعدی توسعه شد. اکنون مشخص شده است که مبنای هر نوع توسعه، توسعه فرهنگی است؛ از این رو، دولت‌ها باید در راستای رسیدن به توسعه همه‌جانبه، سعی در تغییر نگرش خویش به انسان، بصورت یک موجودی فرهنگی داشته باشند. چراکه مبنای توسعه حقیقی و پایدار توسعه فرهنگی بوده و به مثابه ریشه‌ای که درخت را تغذیه می‌کند، سایر ابعاد توسعه (سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) نیز از این بعد مهم تغذیه می‌شوند. بنابراین، لازم است تا در ارتقای سطح فرهنگ جامعه کوشا بوده و تلاش مضاعف به کار بسته شود.

واژگان کلیدی: فرهنگ، توسعه فرهنگی و استراتژی فرهنگی.

* دانشجوی دوره دکتری اقتصاد، دانشگاه فردوسی مشهد E-mail: Salehnia_n@yahoo.com

** دانشجوی دوره دکتری اقتصاد، دانشگاه فردوسی مشهد E-mail: Jalal.dehnavi@stu-mail.um.ac.ir

*** کارشناسی ارشد اقتصاد، دانشگاه فردوسی مشهد E-mail: Amin_haghnajad@yahoo.com

مقدمه

تا چند دهه قبل عقیده اکثر صاحب‌نظران بر این بود که توسعه مفهومی اقتصادی دارد. به عبارت دیگر توسعه فقط جنبه اقتصادی داشت و کشورها در جهت دستیابی به توسعه، به تقویت اقتصاد خویش می‌پرداختند. اما این وضعیت با شکست کشورهای تغییر یافت که فقط معیارهای اقتصادی را در برنامه‌ریزی خود در دستیابی به توسعه گنجانده بودند و موجب از دست رفتن مفهوم یک بعدی توسعه شد. امروز محققان، آینده‌پژوهان و سیاست‌گذاران بر این باورند که بعد از دوران جدال‌های نظامی (در گذشته تا دهه ۱۹۷۰) و رقابت‌های اقتصادی (چند دهه اخیر تاکنون)، آینده، صحنه نبرد و رقابت فرهنگ‌های مختلف است. هر ملتی که فرهنگ برتر داشته باشد پیروز میدان کارزار آینده است (چه در حوزه سیاست و چه اقتصاد) و این شاهد این مدعاست که توسعه فرهنگی، مقدم بر توسعه سیاسی و اقتصادی است. به این ترتیب در آغاز قرن جدید، توسعه دیگر مفهومی فقط اقتصادی ندارد، بلکه نگاه‌ها بیش از همه به زمینه‌های فرهنگی - اجتماعی که توسعه در آن تحقق یافته و نیز شرایطی که به آن فرهنگ خاص مربوط می‌شود معطوف شده است و به‌طور کلی، فرهنگ‌و‌هنر بنیان جامعه را پی‌ریزی می‌کند و هر جامعه‌ای هر قدر هم که نوپا باشد، دوام و بقای آن مبتنی بر اصول فرهنگی است که هویت جامعه و افراد آن را می‌سازد. بنابراین مهم‌ترین رکن هویت‌بخش در هر جامعه پیشینه و غنای فرهنگی آن است (ملکی، ۱۳۸۸).

سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) نیز دهه پایانی قرن ۲۰ را دهه فرهنگ نامید و مقرر نمود که کشورهای عضو باید در پیشرفت و اعتلای فرهنگ در این دهه کوشا باشند و این وظیفه را بر عهده دولت و کمیسیون‌های ملی یونسکو در هر کشور نهاد. عناصر توسعه‌گرا و تحول‌خواه موجود در فرهنگ هر جامعه به‌عنوان سرمایه‌های فرهنگی آن جامعه، پشتوانه‌ای مؤثر برای توسعه محسوب می‌شود؛ سرمایه‌هایی که تنها در روند توسعه‌یافتگی و موفقیت نسبی در آن، امکان بازتولید خود را پیدا می‌کنند. بنابراین نکته حائز اهمیت در ارائه الگویی برای توسعه فرهنگی، بومی‌بودن آن و حفظ هویت فرهنگی طی فرایند توسعه

است. تقلید صرف از جوامع دیگر به‌طور قطع نتایج ناگواری به‌بار خواهد آورد.

باید توجه داشت که توسعه فرهنگی همان‌طور که از سوی زمینه‌ساز و علت توسعه ابعاد دیگر جامعه است، در دیگر سو، معلول آنها نیز است. به این معنا که پیشرفت همه‌جانبه جامعه خود برای رشد و بالندگی فرهنگ کمک شایانی است. به عبارت دیگر، به‌رغم اولویت فرهنگ بر دیگر عناصر اجتماعی در فرآیند توسعه‌یافتگی، آنچه که نقش تعیین‌کننده نهایی را برعهده دارد، نوع کنش و واکنش یا به‌عبارت بهتر نوع تعامل مثبت در قالب ارتباطی دیالکتیکی میان فرهنگ و عناصر دیگر جامعه همچون اقتصاد، سیاست و... است. بنابراین در ترسیم یک الگوی مناسب برای توسعه جامعه، باید برنامه‌هایی برای تمام ابعاد جامعه ارائه گردد. این نکته نیز نباید فراموش شود که در این برنامه‌ریزی باید شرایط حاکم در یک جامعه کاملاً در نظر گرفته شود. به بیان دیگر هر اندازه که یک الگوی توسعه از جامعیت برخوردار باشد، تا زمانی که مختصات بومی آن جامعه را نیز مدنظر قرار نداده باشد، مثمر‌تر نخواهد بود. در این مقاله و در ادامه پس از مقدمه در بخش دوم فرهنگ و ویژگی‌های آن تعریف می‌شود. سپس عوامل تأثیرگذار و تعیین‌کننده فرهنگ تبیین می‌گردد. در بخش چهارم؛ توضیحاتی در مورد نقش فرهنگ بر اقتصاد و رفتار اقتصادی ارائه شده است. بخش پنجم توسعه فرهنگی معرفی شده است. در بخش‌های ششم و هفتم به ترتیب رابطه فرهنگ با اقتصاد و توسعه مورد بررسی قرار گرفته است. بخش هشتم نگاهی گذرا به ضرورت رابطه و تعامل بین اقتصاد و فرهنگ دارد. در سه بخش آخر پیشنهادها و نتیجه‌گیری آمده است.

۱. تعریف و ویژگی‌های فرهنگ

مفهوم فرهنگ نخستین بار به‌وسیله سرادوارت بارنت^۱، مردم‌شناس انگلیسی، در سال ۱۸۷۱ به کار رفت. وی فرهنگ را مجموعه‌ای پیچیده می‌داند شامل: دانش‌ها، باورها، هنر، قوانین، اخلاق، آداب و رسوم و دیگر قابلیت‌ها و عادت‌هایی که انسان به‌عنوان عضو جامعه آن‌ها را فرا می‌گیرد به تعبیر دیگر فرهنگ عبارت‌است از: نظام مشترکی از باورها، ارزش‌ها، رسوم، رفتارها و موضوعاتی که اعضای یک جامعه در تطبیق با جهان‌شان و در

1. UNESCO

2. Barnett

رابطه با یکدیگر به کار می‌برند و از راه آموزش از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهند.

فرهنگ دارای دو عنصر مادی و غیرمادی است که ویژگی‌های به شرح ذیل دارد: نخست؛ فرهنگ‌ها و جوامع در سطح بسیار وسیعی ناهمگون هستند، این حالت به‌ویژه زمانی بیشتر مشهود است که هویت‌های ملی و وسیعی به عنوان جایگزین‌هایی برای فرهنگ ذکر می‌شوند. دوم فرهنگ، عاملی است که با زمان، جغرافیا، تاریخ، مذهب، طبقه اجتماعی، نژاد، شهرنشینی، روستانشینی، ملیت و مقولات بسیار دیگری درهم می‌آمیزد. سوم فرهنگ‌ها از طریق مسافرت، تجارت، وسایل ارتباط جمعی، گروه‌های تبلیغی و دیگر منابع تغییر و توسعه می‌یابند. چهارم فرهنگ غریزی نیست؛ بلکه آموختنی است. به عبارت دیگر فرهنگ از عادات و تجربیاتی تشکیل می‌شود که افراد در طول حیات خویش می‌آموزند. فلسفه وجود تعلیم و تربیت در جامعه انسانی براساس همین ویژگی است. پنجم؛ فرهنگ افراد یک جامعه را قادر به پیش‌بینی رفتار یکدیگر می‌سازد، به طوری که افراد می‌توانند برحسب رفتار و گفتار خود، واکنش‌های دیگران را از پیش تشخیص دهند و بدانند که برای دریافت واکنش مطلوب چه رفتار و گفتاری باید داشته باشند.

با توجه به اهمیت توسعه فرهنگی، باید تلاش نمود تا در تمام سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، اقدامات و فعالیت‌های صورت گرفته در حوزه مدیریت فرهنگی، همواره بعد زیرین فرهنگ را مورد توجه قرار داد. زیرا هرگونه برنامه‌ریزی در این حوزه بدون توجه به بعد معنوی فرهنگ اثربخش نخواهد بود. از سوی دیگر اثرات ابعاد معنوی فرهنگ از طریق: محصولات، آثار، فعالیت‌ها و مصرف فرهنگی در قالب سطح مشهود آن را می‌توان مورد ارزیابی قرار داد. بنابراین برای بهبود آثار سیاست‌ها و اقدامات فرهنگی توجه متعادل به هر دو بعد فرهنگ الزامی است. علاوه بر این هرگونه برنامه‌ریزی در حوزه فرهنگ باید کمال رسیدن استعدادها و شایستگی‌های انسان در تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی را مورد توجه قرار دهد. از این حیث می‌باید میان برنامه‌ریزی فرهنگی و برنامه‌ریزی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ارتباطی زنده و پویا طراحی نمود

تا از مجرای آن امکان استفاده از ظرفیت‌های متقابل در راستای توسعه همه‌جانبه جامعه و کشور فراهم شود. این امر نشان می‌دهد اولاً برنامه‌ریزی در حوزه فرهنگ، گستره بیشتری را در مقایسه با یکدیگر حوزه‌ها در برمی‌گیرد. ثانیاً در طراحی برنامه‌ها و اقدامات مرتبط با سطح شهود فرهنگ همواره باید این تعاملات در نظر گرفته شود. می‌توان چنین اظهار داشت که متغیرهایی مانند گزینه‌های سیاستی، نوع رژیم، مناسبات بین‌المللی و فرهنگ تنها متغیرهای توضیحی برای توسعه اقتصادی نیستند. اگرچه می‌توان به‌عنوان مجموعه‌ای از متغیرهای توضیحی از آن‌ها بهره جست؛ اما توصیف پیچیدگی و غنای رشد اقتصادی فراتر از آنهاست. بنابراین اگر بخواهیم استراتژی سودمندی را برای بررسی رابطه بین اجزای فرهنگ و توسعه اتخاذ کنیم باید به دو مسئله توجه کافی را مبذول داشت (ولینگا^۱، ۱۹۹۸). ابتدا به مطالعه ارتباط متقابل موجود در بین تمام متغیرها پرداخت؛ و سپس رابطه این متغیرها را با نهادهای ملی و به‌ویژه دولتی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

توسعه پایدار که مترادف با توسعه مدرن می‌باشد، به معنای فرهنگ جامع کار سازمانی و رفتار جمعی بوده که به بهبود و ارتقاء کارایی، کیفیت، شهرت، اعتبار، تنوع و توجه به مسائل زیست‌محیطی و یا در یک کلام به اعمال اصل هم‌افزایی می‌انجامد. فشارهای اعمال شده از جانب بازار و نهادهای قانونی، بنگاه‌ها را ملزم به دستیابی به اصل پایداری می‌نماید، اما بنگاه‌هایی که فاقد فرهنگ می‌باشند بیشتر مایل به تقلب هستند و به ارضای تقاضاهای قانونی و بازار توجهی ندارند. در این خصوص می‌توان به جمله مشهور داینر و سلیگمان^۲ اشاره نمود که اگر فرهنگ موجود در یک منطقه به افرادی که در آن منطقه زندگی می‌کنند این امکان را بدهد که احساس راحتی کنند، استعدادها، توانمندی‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها در تکنولوژی آن منطقه انباشته خواهند شد. استعدادها به جای این‌که به تن‌آسایی اختصاص یابند، بیشتر صرف خلاقیت و نوآوری شده چراکه، فرهنگ تن‌آسایی به ایجاد نوآوری نخواهد انجامید و توان تحمل تفاوت‌ها، اختلافات و پدیده‌های بدیع را ندارند (۲۰۰۴: ۵).

توسعه اقتصادی نه تنها به وجود نهادهای رسمی مانند حقوق

1. Vellinga

2. Diener & Seligman

در قالب این الگوها رفتار کنند و مخالفین حکومت سعی در نفی این رفتارها دارند. در هر دو حالت فرهنگ تأثیر می‌پذیرد.

(ج) ایدئولوژی دولت در عمل، رفتار گروه‌ها و طبقات اجتماعی-اقتصادی خاصی را توجیه می‌کند و موجب قدرت‌گیری و تسلط آنها می‌شود. از آن‌جا که این گروه‌ها و طبقات از فرهنگ مشترکی تبعیت می‌کنند، با تسلط بر جامعه فرهنگ خود را عملاً ترویج می‌دهند. ارتباط اجتماعی و اقتصادی با این گروه‌ها و طبقات مستلزم قرار گرفتن در الگوهای رفتاری خاصی است. گذشته از آن گروه و طبقه مسلط، که در عین حال از طرف حکومت نیز پذیرفته شده باشد، فرهنگ خود را به‌مثابه فرهنگ مسلط مطرح می‌کند و بسیاری از مردم که دارای نقش اجتماعی فرودست هستند با قالب‌گیری الگوهای رفتاری طبقات و گروه‌های مسلط اجتماعی-اقتصادی درصدد ترفیع اگرچه ظاهری نقش‌های اجتماعی خود بر می‌آیند. برای مثال: این پدیده در قبل از انقلاب اسلامی به صورت طبقه مسلط و وابسته به تبع آن ترویج فرهنگ غربی مشهود بود.

(د) از ایدئولوژی دولت سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خاصی استخراج می‌شود. اگر ایدئولوژی دولت، حکم به تمرکز اقتصادی دهد سیاست‌های اقتصادی دولت در جهت متمرکز کردن فعالیت‌های اقتصادی (و احتمالاً از طریق دولتی کردن واحدهای اقتصادی) تدوین و طراحی می‌شود. این مسئله در مورد مسائل اجتماعی، سیاسی نیز صادق است. در هر حال دولت با اعمال سیاست‌های خود چارچوب عینی ایجاد می‌کند که هر کدام نوع خاصی از الگوهای رفتاری را رشد می‌دهد.

۲-۲. آرایش طبقاتی جامعه: الگوهای رفتاری جامعه وقتی به طور گروهی اعمال شوند، رفتارهای گروهی و طبقاتی را به وجود می‌آورند. بنابراین می‌توان از فرهنگ طبقاتی سخن گفت. طبقه می‌تواند اقتصادی باشد و از منافع خاص و مشترک اقتصادی دفاع کند و می‌تواند اجتماعی باشد و از مصالح و مواضع اجتماعی خاصی حمایت نماید. تقسیم قدرت بین طبقات، باعث آرایش طبقاتی می‌شود. همین آرایش طبقاتی موجب اشاعه و استمرار الگوهای رفتاری خاصی می‌شود. بنابراین، آن قسمت از فرهنگ که قالب طبقاتی دارد، در صورت تغییر در آرایش طبقات، تغییر

مالکیت و قانون‌گذاری توجه دارد، بلکه براساس آن خریداران و فروشندگان می‌توانند به مبادله کالاها در بازار بپردازند و در این میان باید به هنجارهای معین و ارزش‌های اجتماعی نیز - که به ارتقاء و بهبود مبادله، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری منجر می‌شوند- نیز امعان نظر داشته باشد. بنابراین رفتار اقتصادی، بعد فرهنگی نیز دارد. فرهنگ دارای گستره‌ای از تعاریف بوده؛ اما در این نوشتار به نقش آن در تعیین ارزش‌های تسهیمی غیررسمی، هنجارها، ابزارها و رفتارهایی اشاره شده که جوامع بشری و بخصوص امر توسعه اقتصادی را تبیین می‌نماید. موضوع اهمیت فرهنگ در توسعه دیرزمانی است که در علوم اجتماعی مبدأ بسیاری از مناظرات و مجادلات شده است (اسملسر و سویدبرگ^۱، ۱۹۹۴: ۵۸).

۲. چگونگی شکل‌گیری تحولات فرهنگی

فرهنگ چگونه تغییر می‌کند؟

اگرچه فرهنگ یک جامعه رفتارهای آن جامعه را قالب‌بندی می‌کند؛ ولی در یک الگوی سیستمی خود نیز از عواملی تأثیر می‌پذیرد. این عوامل به قرار زیرند:

۱-۲. حکومت: حاکمان از طریق اشاعه و اعمال ایدئولوژی خود نقش قابل توجهی در فرهنگ‌سازی یک جامعه دارند. هر چند ممکن است در جامعه‌ای گروه‌های متعارض ایدئولوژیکی وجود داشته باشند؛ ولی در شرایط متعادل اجتماعی یک گروه غالب است و بنابراین ایده‌های خود را اشاعه می‌دهد. ایدئولوژی حاکم از طرق زیر فرهنگ یک جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد:

(الف) در هر ایدئولوژی رفتارهای خاصی مستتر است. این ارزش‌ها به طور خواسته از طرف طرفداران حکومت و به طور ناخواسته و تحمیلی از طرف مخالفان حکومت اعمال می‌شود و موجب رفتارهای خاصی می‌گردد. این ارزش‌ها در یک دوران به‌نسبت باثباتی تبدیل به الگوهای رفتاری مشخص و رایجی می‌شود و تغییرات فرهنگی را صورت می‌دهند.

(ب) ایدئولوژی حکومت در رفتار رهبران سیاسی و برگزیدگان وابسته به حکومت تبلور می‌یابد. از آن‌جا که برگزیدگان سیاسی هر یک دارای نفوذ و نقش والایی در جامعه‌اند، الگوهای رفتاری‌شان به‌وسیله مردم مورد تقلید قرار می‌گیرد و در یک دوران معقول به رفتارهای پایدار تبدیل می‌شوند. مدافعین حکومت سعی می‌کنند

1. Smelser & Swedberg

می‌کند. اگر سیاست‌های دولت باعث تحکیم آرایش طبقاتی در جامعه شود و این ارتباط منجر به ثبات نسبی سیاسی و اجتماعی گردد، شرایطی به وجود می‌آید که فرهنگ شدیداً متأثر شده و به تدریج منجر به اشاعه و ترویج قالب‌های رفتاری معینی مسلط در میان مردم می‌گردد.

۲-۳. زمینه‌های اقتصادی: چارچوب‌ها و شرایط اقتصادی یک جامعه فرهنگ آن جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در صورت توزیع عادلانه‌تر درآمد، سهم گروه‌های کم‌درآمد از مسکن، پوشاک و خوراک افزایش می‌یابد و زمینه‌های افت فرهنگی از بین می‌رود، چرا که در این صورت این خانوارها قادر به تخصیص سهمی از درآمد خویش به امر تعلیم و تربیت خواهند گشت. در یک جامعه فقیر، فرهنگ نمی‌تواند غنی شود.

۲-۴. زمینه‌های اجتماعی: نوع مشارکت مردم در امور اجتماعی خود و ارتباطی که از این نظر با دولت دارند، هر چند در بطن تاریخ شکل می‌گیرد؛ ولی شدیداً از سیاست‌های دولت تأثیر می‌پذیرد. در صورت اعمال سیاست‌هایی که مستلزم مشارکت بیش‌تر مردم می‌باشد، فرهنگ مناسب توسعه اقتصادی رشد می‌کند.

۲-۵. نفوذ فرهنگ اقتصادهای مسلط: اقتصاد مسلط، فرهنگ مسلط را می‌سازد و فرهنگ مسلط، فرهنگ مردم تحت سلطه اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. قدرت یا ضعف اثرگذاری فرهنگ مسلط به اوضاع داخلی آن جامعه تحت سلطه بستگی دارد. هر چه شرایط برای رشد و اعتلاء فرهنگ مهیاتر باشد میزان اثرگذاری فرهنگ بیگانه کمتر است و برعکس.

۲-۶. نظام آموزشی و وسایل ارتباط جمعی: نظام آموزشی و وسایل ارتباط جمعی در یک جامعه می‌توانند الگوهای رفتاری یک جامعه را تحت تأثیر قرار دهند. ولی نظام آموزشی و وسایل ارتباط جمعی شدیداً مرتبط با ایدئولوژی حکومت و آرایش طبقاتی در جامعه‌اند. طبقات و گروه‌های اجتماعی و اقتصادی مسلط و قدرت حاکم تقریباً جریانات فکری مسلط بر نظام آموزشی و وسایل ارتباط جمعی را هدایت می‌کنند. اگرچه میزان اثرگذاری گروه‌های مسلط در یک جامعه با جامعه‌ای دیگر متفاوت است؛ ولی وضعیت عمومی کشورهای در حال توسعه، وجود طبقات قدرتمند و حاکمیت ایدئولوژیک دولت است. عوامل گفته شده را

می‌توان به صورت زیر جمع‌بندی و خلاصه کرد.

ساختار سیاسی یک جامعه که جوهر اساسی آن قدرت ایدئولوژیک دولت و آرایش احزاب سیاسی در مقابل این ایدئولوژی می‌شود و ساختار اجتماعی یک جامعه که جوهر اساسی آن چگونگی آرایش طبقاتی دولت است، سازنده بسترهای مهم برای تغییرات فرهنگی است. ساختارهای اجتماعی و سیاسی گذشته از این‌که حاکمیت فرهنگ خاصی را از طریق گروه‌ها و طبقات حاکم و ایدئولوژی دولت تسهیل می‌کند، در عین حال فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی را قالب‌گیری می‌کند و الگوهای رفتاری خاصی را ترویج می‌کند. نظام آموزشی و ابزارهای ارتباط جمعی نیز این کوشش را تقویت می‌کند. ساختارهای یاد شده در دوران‌های تاریخی کشورهای مختلف می‌توانند وضعیت متفاوتی داشته باشند. در صورتی که ارتباط بین ایدئولوژی و آرایش طبقاتی در جهت تحکیم و تثبیت یکدیگر باشند و اثر پدیده‌های خارجی بر آن حداقل باشد، نظام اجتماعی-اقتصادی به تعادل به‌نسبت باثباتی دست می‌یابد. در این شرایط الگوهای رفتاری از وضعیت مسلط شدیداً تأثیر پذیرفته و فرهنگ با ساز و کار رفتارهای اجتماعی و سیاسی جامعه منطبق می‌شود. در این شرایط به‌رغم این‌که فرهنگ شدیداً متحول می‌شود؛ ولی در صورت تعارض رفتارهای دولت با آرایش طبقاتی موجود جامعه عدم ثبات و تغییرپذیری شدید فرهنگی رخ می‌دهد و تا تعادل مجدد، الگوهای باثبات رفتاری حاکم نمی‌شوند. بهترین شرایط برای تغییر فرهنگ، تغییر ارادی آرایش طبقاتی جامعه توسط دولت در جهت حاکمیت طبقاتی است که دارای تفکر و رفتار پیشرفته باشند.

۴. تأثیر فرهنگ بر اقتصاد و رفتار اقتصادی

مرور ادبیات گسترده پیرامون رابطه فرهنگ و توسعه، حاکی از آن است که عوامل فرهنگی از چهار طریق رفتار اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد: از طریق تأثیر آن بر سازمان‌ها و تولید، عقاید مرسوم پیرامون مصرف و کار، توانایی خلق و مدیریت نهادها و ایجاد شبکه‌های اجتماعی.

۱-۳. فرهنگ و تولید

ادبیات گسترده‌ای پیرامون «فرهنگ‌سازمانی» موجود است که به مطالعه خصوصیات رفتاری و هنجاری سازمان‌های

آخر داستان نیست، چراکه فرهنگ برای توانایی جوامع در جهت خلق و مدیریت مناسب نهادها را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای مثال، پس از دوران جنگ جهانی، ژاپن، کره جنوبی و سایر کشورهای آسیای شرقی سیاست‌های صنعتی را به کار بستند که به موجب آنها بیشتر، دولت‌ها در مقایسه با بازار، اعتباراتی را به صنایع ملی اختصاص می‌دادند تا از این طریق به تشویق و تهییج رشد اقتصادی بپردازند.

الف) شبکه‌های اجتماعی

یکی از طرقی که فرهنگ بواسطه آن بر رفتار اقتصادی اثر می‌گذارد، شکل‌گیری شبکه‌های اجتماعی است. همان‌گونه که قبلاً عنوان شد ماکس وبر در پژوهشی که به «عقاید اخلاقی پروتستانی و روحیه کاپیتالیستی»^۱ مشهور است، خاطرنشان می‌کند که علاوه بر اخلاق و روحیه کار کردن، فرقه پروتستانی که در ایالات متحده موجود است از طریق ایجاد و پیشرفت شبکه‌های اعتماد در بین اعضای هر گروهی به تهییج تجارت و داد و ستد پرداخته‌اند. اعضای پروتستان‌های اولیه نه تنها از رفتار اخلاقی با هم‌کیشان خود، بلکه با سایر افراد با مذاهب دیگر و نیز تمام افراد بشر لذت می‌برند. این قسم از عام‌گرایی اخلاقی، با میل به طبقه‌بندی حزبی و فرقه‌ای ترکیب گشته تا بصورت اجتماعی سازماندهی شوند که به موجب آن به بسط مبادله در میان طیف وسیعی از مردمی - که دارای فرهنگ مشابهی هستند- بپردازند. تأثیر متفاوت ارزش‌های فرهنگی بر شبکه‌هایی از روابط اجتماعی به‌عنوان مبنایی در جهت مفهوم سرمایه اجتماعی است. بسیاری از متفکران و پژوهشگران، وجود محیطی فرهنگی که به ارتقا صرفه‌جویی، صنعتی شدن، نظم و انضباط، تحصیل، آموزش، هماهنگی، احترام به بزرگترها، کار و کوشش و در نتیجه رشد اقتصادی می‌انجامد، را به عنوان عاملی ضروری و شرط کافی در توسعه اقتصادی می‌دانند. از این‌روست که در تحقیقات ماکس وبر درباره عقاید اخلاقی پروتستانی و روحیه کاپیتالیستی نیز می‌توان به این مهم رسید که رابطه قوی و محکمی بین مجموعه‌ای از ارزش‌ها و توسعه اقتصادی وجود دارد (پای^۲، ۱۹۸۵).

منحصربفرد می‌پردازد. فرهنگ سازمانی اساساً با توجه به فرهنگ ملل مختلف، همچنین نواحی، بخش‌ها یا حتی شرکت‌های موجود در یک بخش تغییر می‌کند. بنگاه‌ها کم‌وبیش می‌توانند بطور سلسله‌مراتبی عمل نمایند، در معرض تأثیرات عوامل بیرونی واقع شوند، در برابر تصمیم‌گیری‌ها منعطف باشند و همچنین بنا به دلایلی می‌توانند با سازمان‌های رسمی نسبت به سازمان‌های غیررسمی هنجارهای قابل توجه کمتری را - که خاص آنهاست- داشته باشند. طبقات اجتماعی نیز به‌واسطه هنجارهای اجتماعی خاص خود مشخص می‌شوند که با توجه به همکاری و مشارکت طبقاتی، عقاید آن‌ها نسبت به پول و تحصیل با هم متفاوت می‌باشند.

۲-۳. عقاید مختلف نسبت به مصرف و کار

علاوه بر ادبیات کلاسیکی موجود درباره اخلاق کار، مباحث و پژوهش‌های عمده‌ای نیز در خصوص فرهنگ فقر^۱ در دهه ۱۹۶۰ به‌وسیله اسکار لوئیس^۲ برای بررسی شکست فقرا در آمریکای لاتین در بهره‌گیری از فرصت‌های کاری مطرح گشته است. این عنوان در بسیاری از بحث‌های مرتبط با فقر و رفاه در آمریکا ارائه شده که از آن جمله می‌توان به کارهای انجام گرفته به‌وسیله دانیل مونیهان^۳ و ویلیام جولیسوس^۴ اشاره داشت؛ آنها بر این باورند که فقر فقط در نتیجه مشکلات ساختاری اقتصاد به وجود نیامده، بلکه رفتارهای اجتماعی ناپه‌نجان نیز در این خصوص مشکل‌ساز بوده‌اند. سایر مطالعات نیز بیشتر بر فرهنگ اغنیا تا فقرا تمرکز نموده‌اند، با این توصیف که افراد نخبه و برگزیده نسبت به کار و فراغت ارزش‌های متفاوتی را قائلند، که این مسئله در مواردی باعث ترویج فرهنگ مصرفی و در سایر موارد منجر به صرفه‌جویی و انجام سرمایه‌گذاری‌های مجدد گشته است.

۳-۳. فرهنگ و نهادها

بسیاری از اقتصاددانان به‌درستی خاطرنشان کرده‌اند که تفاوت‌های موجود در عملکرد اقتصادی از جامعه‌ای به جامعه دیگر را بهتر می‌توان توسط تفاوت‌های موجود در نهادها و نیز سیاست‌های اتخاذ شده- که از جانب این نهادها صورت گرفته و کمتر بر اساس عوامل فرهنگی می‌باشند- توجیه نمود و این مسئله

1. Culture of Poverty
2. Oscar Lewis
3. Daniel Moynihan

4. William Julius
5. The Protestant Sects and the Spirit of Capitalism
6. Pye

ب) سرمایه اجتماعی

یکی از مهمترین عناوینی که ذیل مباحث فرهنگ و توسعه در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ مطرح بوده، سرمایه اجتماعی است (پاتنام^۱، ۱۹۹۳). سرمایه اجتماعی شامل هنجارها و ارزش‌هایی است که در میان گروهی از مردم تسهیم شده و به ارتقاء میزان همکاری و اعتماد در بین آنها می‌انجامد؛ سرمایه اجتماعی، مانند سرمایه فیزیکی و انسانی بعنوان منبع ثروت مطرح می‌باشد. در مطالعات مختلف نقش سرمایه اجتماعی بر رشد اقتصادی نشان داده شده است و بنابر تعریف ارائه شده از سرمایه اجتماعی به‌طور قطع فرهنگ نقش موثری در شکل‌گیری سرمایه اجتماعی دارد.

۴. معنای توسعه و توسعه فرهنگی

به‌طور کلی توسعه فرآیندی است پیچیده که در آن جامعه از یک دوره تاریخی به دوره جدیدی منتقل می‌شود. این فرآیند در هر مرحله از رشد خویش ابعاد مختلف زندگی را متحول می‌سازد. به این ترتیب توسعه مفهومی است ارزشی که همراه با فرض‌هایی هنجاری از الگوی انتزاعی از جامعه دلالت دارد، تا مدت‌ها توسعه مقوله‌ای صرفاً اقتصادی تلقی می‌شد و کشورهای مختلف تنها از این جنبه به آن توجه می‌کردند. به عبارتی، پیشرفت اقتصادی یگانه ملاک توسعه هر جامعه قلمداد می‌شد و تصور غالب این بود که می‌توان به مدد الگوهای مختلف توسعه اقتصادی، رشد تکنولوژی، انباشت ثروت و مواردی از این قبیل به اهداف یک جامعه توسعه‌یافته نائل آمد. اما به تدریج نگاه یک‌سویه به توسعه و تأکید بیش از حد بر مسائل اقتصادی، باعث بروز مشکلاتی در عرصه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی برای کشورهای پیشرفته شد. از سوی دیگر، استفاده از این الگوی توسعه به‌وسیله برخی کشورها به‌طور ناآگاهانه، بر توسعه هماهنگ این کشورها اثراتی منفی گذارد. این مشکلات از آن‌جا نشئت می‌گرفت که نقش کلیدی فرهنگ در قوام جامعه مورد غفلت قرار گرفته بود. می‌توان گفت فرهنگ به عنوان گنجینه‌ای از دستاوردهای مادی و معنوی بشری - که باورها، ارزش‌ها، نگرش‌ها و هنجارهای مورد قبول یک جامعه را در طول تاریخ به‌وجود آورده است - نوع رفتار مردم آن جامعه را مشخص می‌کند. بدیهی است که نمی‌توان بدون

اعتنا به این مقوله مهم، به‌دنبال ایجاد تغییراتی در ابعاد مختلف جامعه بود. چراکه هرگونه تغییر و تحولی در تمام ابعاد جامعه اعم از اقتصادی، سیاسی و اجتماعی منوط به نوعی پذیرش فرهنگی، در جامعه می‌باشد. بنابراین بدون ایجاد بستر مناسب فرهنگی نمی‌توان به‌دنبال تحقق توسعه در ابعاد دیگر جامعه بود. از این روی در سال‌های اخیر مفهوم توسعه فرهنگی مورد توجه بسیاری از مجامع جهانی از جمله یونسکو قرار گرفته است.

مفهوم توسعه فرهنگی به‌وسیله سازمان یونسکو در دهه ۶۰ میلادی در جهان رواج یافت. همچنین این مفهوم تا آن‌جا برای یونسکو با اهمیت بود که دهه ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۷ توسط این سازمان به عنوان دهه توسعه فرهنگی نامیده شد. اما پرسش اساسی این است که فرهنگ یک جامعه چگونه در مقوله توسعه می‌تواند نقش‌آفرین باشد؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت رفتارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی - که در نهادهای یک جامعه تثبیت شده‌اند، نقش عظیمی در فرآیند توسعه آن جامعه ایفا می‌کنند.

برخی از علل بروز این رفتارها ناشی از نگرش‌ها و ارزش‌های فرهنگی مسلط در جامعه است. بنابراین می‌توان گفت: ماهیت این نگرش‌ها و ارزش‌ها، که هسته فرهنگ جامعه را تشکیل می‌دهند، تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر فرآیند توسعه یافتگی کشور دارد.

از زاویه‌ای دیگر، نگرش افراد جامعه به مقولات اساسی حیات انسانی، رفتارهای اجتماعی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد؛ این مقولات عبارتند از: سرشت انسان، رابطه با طبیعت، زمان (گذشته‌گرا، حال‌گرا یا آینده‌نگر بودن)، روابط افراد در جامعه، فلسفه زندگی، رابطه انسان با ماوراءالطبیعه، رابطه انسان با جوامع دیگر و رابطه انسان با علم. به‌این ترتیب ایجاد هرگونه تحولی در یکی از ابعاد زندگی انسان، مستلزم تغییر در نوع نگرش افراد به این مقوله‌ها است. عدم توجه به این مسئله در ارائه الگوی توسعه، نتیجه‌ای جز تشنگی اجتماعی و از دست رفتن انسجام درونی جامعه به‌دنبال نخواهد داشت.

اینجاست که مفهوم توسعه فرهنگی به عنوان زمینه‌ساز شکل‌گیری توسعه‌ای همه‌جانبه مطرح می‌شود. تعبیر مختلفی درباره توسعه فرهنگی وجود دارد. اما می‌توان تعریف زیرار

1. Putnam

اگوستین^۱ را یکی از تعاریف قابل توجه این مفهوم برشمرد: «ایجاد شرایط و امکانات مادی و معنوی مناسب برای افراد جامعه به منظور شناخت جایگاه آنان، افزایش علم و دانش انسان‌ها، آمادگی برای تحول، پیشرفت و پذیرش اصول کلی توسعه مانند قانون‌پذیری، نظم و انضباط، بهبود روابط اجتماعی و انسانی، افزایش توانایی‌های علمی، اخلاقی و معنوی برای همه افراد جامعه» (زرین‌قلم، ۱۳۷۲: ۱۱۲).

در مجموع توسعه فرهنگی را می‌توان فرآیند ارتقاء شئون گوناگون فرهنگ جامعه در راستای اهداف مطلوب دانست که زمینه‌ساز رشد و تعالی انسان‌ها خواهد شد. در اینجا منظور از شئون گوناگون فرهنگ، نگرش‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، قوانین، آداب و رسوم می‌باشد. هدف نهایی توسعه فرهنگی در این تعریف در واقع غرض اصلی هر نوع توسعه‌ای است؛ یعنی رشد و تعالی انسان، در ابعاد مادی و معنوی. البته روشن است که دستیابی به این هدف جز در صورت مناسب بودن بستر زیست انسان، - که همانا جامعه است - محقق نمی‌شود. بنابراین در یک الگوی مناسب برای توسعه، باید راهکارهایی برای بهبود شرایط زندگی پیش‌بینی شود.

۵. رابطه فرهنگ و اقتصاد

در این جا سخن بر سر بازاندیشی و بازسازی فرهنگی است. بدون تردید، طرد فرهنگ خودی نتیجه‌ای جز از دست رفتن هویت اجتماعی و تزلزل قوام جامعه در پی نخواهد داشت؛ ولی در بازاندیشی فرهنگی با توجه به مقتضیات زمان، می‌توان به تقویت عناصر فرهنگی مساعد توسعه همت گماشت و به تصفیه فرهنگ از عناصر مانع توسعه همچون باورهای واهی و خرافات پرداخت.

درک دو مفهوم اساسی در حوزه توسعه فرهنگی، یعنی «سیاس ت فرهنگی» و «استراتژی فرهنگی»، بسیار ضروری است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت سیاست‌های فرهنگی، مجموعه تصمیمات کلان و چارچوب‌های قانونی هستند که حکومت‌ها برای حفظ و استقرار شرایط فرهنگی - اجتماعی مطلوب و مناسب در جامعه اتخاذ می‌کنند. به عبارت دیگر، سیاست‌های فرهنگی مایل به حفظ وضعیت فعلی جامعه (ایستایی نه تغییر و پویایی) هستند. شایان ذکر است سیاست‌های فرهنگی نوین و پیشرفته، ناظر به

پویایی، نظام‌مند و در نتیجه‌گند هستند. در مقابل استراتژی فرهنگی، ناظر به نحوه توسعه فرهنگی کشور (در راستای اهداف استراتژی کلان توسعه ملی) است و در واقع نحوه تغییر شرایط فرهنگی فعلی کشور به وضعیت مطلوب آینده را تعیین می‌کند. پس استراتژی فرهنگی، صریحاً بر ایجاد «تغییر و بهبود» تأکید می‌ورزد و در یک کلام، حالت انفعالی (همچون سیاست‌های فرهنگی) ندارد، بلکه حالت تهاجمی تر و پیش‌دستانه (و یا به تعبیری آینده‌نگرانه) به‌خود می‌گیرد. نکته قابل توجه این که بسیاری از کشورها، سیاست فرهنگی و استراتژی فرهنگی‌شان را تلفیق کرده و همه را در قالب یک «سیاست فرهنگی جامع» یا «طرح توسعه فرهنگی» ارائه نموده‌اند.

برای درک رابطه اقتصاد و فرهنگ باید به خاستگاه این دو نظر افکند. خاستگاه اقتصاد و فرهنگ را به تعبیری می‌توان، جامعه تلقی نمود، جامعه نوعی سیستم اجتماعی است. سیستم اجتماعی، معلول روابط اجتماعی است. روابط اجتماعی برخلاف روابط طبیعی، اموری قطعی و تکوینی نیستند. در سیستم‌های انسانی بر روابط انسانی به علت وجود اختیار و آگاهی او قطعیت حاکم نیست و انسان در شرایط معین می‌تواند به یک عامل مشخص، پاسخ‌های متفاوتی بدهد و این پاسخ‌های متعدد، چیزی جز وجود کثرت و گزینه‌های متفاوت نیست. با تعدد و وجود گزینه‌های متفاوت است که پدیده‌ای به‌نام (انتخاب) معنا پیدا می‌کند و از میان روابط ممکن بین پدیده‌ها، ناگزیر باید یکی را برگزید. انتخاب‌های گوناگون بر مبنای ارزش‌های ذهنی مختلف افراد صورت می‌گیرند که در واقع فرهنگ شکل‌دهنده ارزش‌های گوناگون برای افراد و جوامع مختلف است. بنابراین ملاحظه می‌شود که بین اقتصاد و فرهنگ رابطه تنگاتنگی وجود دارد.

اگر بخواهیم رابطه فرهنگ و اقتصاد را به شکل دیگری بیان کنیم، شاید بتوان گفت: اولاً، رفتارهای پایدار انسانی حاصل و متأثر از فرهنگ است؛ ثانیاً فعالیت‌های اقتصادی از جمله رفتارهای اقتصادی انسان است و در نتیجه جزیی از مجموعه

1. Egustin

رفتارهای انسانی به‌شمار می‌آید و ثالثاً رفتارهای اقتصادی (غیر از رفتارهای ناپایدار و استدلالی) مبتنی بر فرهنگ است و رفتارهای پایدار خاص، نتیجه فرهنگ خاص است. بنابراین رفتارهای پایدار خاص اقتصادی نتیجه فرهنگ خاصی است. توسعه اقتصادی نیز به وضعیتی خاص از اقتصاد اطلاق می‌شود و هر وضعیت خاص اقتصادی نتیجه رفتارهای خاصی است. بنابراین توسعه اقتصادی نتیجه رفتارهای خاصی است و این رفتارهای خاص، نیز نتیجه فرهنگی خاص بوده و به همین دلیل می‌توان نتیجه گرفت که توسعه اقتصادی نیز وضعیت فرهنگی خاص خود را می‌طلبد.

۶. رابطه فرهنگ و توسعه

پیشرفت و توسعه، حاصل نگرش خاصی به عالم است و بدون ایجاد این نگرش خاص، پیشرفت و ترقی ممکن نیست و این نگرش خاص بیانگر لزوم وجود یک (فرهنگ مناسب) برای توسعه است. بنابراین عامل فرهنگ از جایگاه ویژه‌ای در توسعه برخوردار است. بی‌توجهی و کم‌توجهی به آن تمام برنامه‌های توسعه را با ناکامی مواجه خواهد ساخت. بنابراین لازم است به صورت خاص رابطه فرهنگ و توسعه را کاملاً شناخته و در برنامه‌های توسعه به آن توجه کافی مبذول داشت.

رابطه فرهنگ و توسعه از دو دیدگاه قابل بررسی و حائز اهمیت است: اول اینکه فرهنگ را مجموعه‌ای بدانیم که در تمام عناصر عموماً مساعد یا مانع حرکت توسعه‌ای هستند؛ در این جایگاه، فرهنگ به عنوان یک مجموعه مؤثر بر فرآیند توسعه تلقی می‌شود. دوم اینکه فرهنگ را به عنوان مجموعه‌ای که در فرآیند توسعه، شکل گرفته و محصول توسعه تلقی می‌شود، بپذیریم. در حالت اول، فرهنگ از عوامل مؤثر بر توسعه است و در حالت دوم نتیجه توسعه. حالت اول رابطه فرهنگ و توسعه را می‌توان به «فرهنگ توسعه» و حالت دوم را به توسعه فرهنگی تعبیر نمود.

بحث ما در این مقاله در خصوص حالت و جایگاه نخست است. در این موقف، فرهنگ به عنوان پیش‌نیاز و عامل مؤثر بر توسعه تلقی می‌شود. حال سؤال این است که این پیش‌نیازها و عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه که از آنها به «فرهنگ توسعه» تعبیر می‌کنیم شامل چه عناصری هستند؟ ابتدا لازم است به

برخی از دیدگاه‌هایی که در این زمینه مطرح شده نظر افکنیم. به عقیده ماکس وبر و کسانی که به ارزیابی نظر او پرداخته‌اند عناصری چون توجه به رسالت کار، دخالت عقل، مکروه نداشتن گردآوری ثروت، امساک و صرفه‌جویی، اصالت فرد (فردگرایی)، داشتن روحیه خلاق و... از جمله عوامل فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی است. عده‌ای نیز به تقلید از عقاید وبر برای کشورهای جهان سوم، عناصری از فرهنگ را برشمرده‌اند که بسیار فراتر از عقاید ماکس وبر است و با ملاحظه عناصر فرهنگی در فرهنگ غرب، آنها را برای کشورهای جهان سوم ضروری دانسته‌اند. برای مثال عده‌ای عناصر فرهنگی مؤثر بر توسعه را در نگرش علم، رعایت حقوق دیگران، آزادی سیاسی و نظم‌پذیری و اعتقاد به برابری انسان و توجه معقول به دنیا دانسته‌اند. عده‌ای جدی گرفتن دنیا در برابر آخرت، اسطوره‌زدایی از عالم و علوم، تدبیر عقلانی امور معیشت، قناعت به ظن، طمع و تکاثر ورزیدن در بهره‌جویی از طبیعت، گریختن از عالم درون و روی آوردن به عالم بیرون، مشارکت مردم، تقدس‌زدایی از فکر؛ حرمت نهادن به علم و عالمان طبیعت و وحدت فرهنگی را به‌عنوان پیش‌نیازهای فرهنگی توسعه برشمرده‌اند برخی بر عوامل دیگری مانند تجربه‌گرایی، شک‌گرایی، علم‌گرایی، مصرف‌گرایی، قانون‌گرایی، فردگرایی، تولیدگرایی، تحول‌گرایی تأکید دارند و جمعی خرد دموکراتیک و خرد تکنولوژیک را مقدمه لازم برای حصول توسعه برشمرده‌اند. گروهی اعتقاد به کار و انباشت سرمایه و مال‌اندوزی را به‌عنوان شرط لازم برای شروع و تداوم روند توسعه می‌دانند. عده‌ای مشارکت وسیع مردم به‌خصوص مشارکت زنان را مقدمه توسعه و از عناصر مؤثر بر توسعه می‌دانند. عده‌ای ثبات سیاسی را شرط لازم می‌دانند. عده‌ای باور به پویایی اجتماع و اعتقاد به توسعه را به‌عنوان حداقل پیش‌نیازهای فکری توسعه به حساب آورده‌اند و عده‌ای احساس توانایی مسئولین و مردم در نیل به توسعه را از مقدمات لازم برای توسعه می‌دانند. به هر حال با حذف عناصر تکراری که در بالا ذکر شد پیش‌نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه اقتصادی را می‌بایست به ترتیب زیر خلاصه کرد:

- نگرش مطلوب نسبت به دنیا و مظاهر آن،
- نگرش و برخورد علمی با مسائل اهمیت دادن به نقش عقل،

در توسعه اقتصادی تولید از جایگاه خاصی برخوردار است. زیرا دستیابی به رفاه بیشتر مستلزم تولید بیشتر است. افزایش تولید، با تغییر در روش‌های تولید و افزایش بهره‌وری ممکن است. بنابراین بهبود در روش‌های تولید و تحولات تکنولوژیک عصری کلیدی در توسعه اقتصادی محسوب می‌شود. نتیجه اینکه توسعه اقتصادی مستلزم تحول مستمر در روش‌های تولید بوده تغییر در روش‌های تولید مستلزم تغییر در روش‌های انباشت سرمایه و به‌کارگیری علم و دانش است، از این رو گسترش روحیه علمی جامعه می‌تواند سهم مهمی در توسعه اقتصادی داشته باشد. یکی از شاخص‌های مهم در توسعه اقتصادی افزایش کارایی است. اگر کارایی را به معنای استفاده از نزدیک‌ترین راه‌ها و کم‌هزینه‌ترین روش‌ها برای دستیابی به اهداف تعریف شده بدانیم در آن صورت باید بپذیریم که شناخت راه‌ها و روش‌های ممکن برای دستیابی به هدف و نیز شناخت راه بهینه برای نیل به هدف جز با توسل به روش‌های علمی ممکن نیست.

چرا آزادی ابراز اندیشه از پیش‌نیازهای توسعه محسوب می‌شود؟

آزادی ابراز اندیشه از لوازم حاکمیت روحیه علمی است، روحیه علمی با آزادی ابراز اندیشه و تضارب افکار همراه است و با اختناق و جلوگیری از نشراندیشه‌ها، سازگاری ندارد. در سایه آزادی ابراز اندیشه است که نظرات نو ظهور می‌کند و ابتکار و نوآوری علمی حاصل می‌شود و شروع و تداوم توسعه اقتصادی نیز در چنین محیطی صورت می‌گیرد.

چرا اعتقاد به برابری انسان‌ها و رعایت حقوق دیگران از پیش‌نیازهای توسعه تلقی می‌شود؟

اگر از ابتدا و بدون دلیل عده‌ای از افراد را برتر از دیگران بدانیم، این اندیشه تبعیض‌آمیز باعث خواهد شد که عده‌ای از افراد جامعه در فرآیند توسعه مشارکت نداشته و با اهداف توسعه هم‌سو نباشند، و پیمودن مسیر توسعه را نیز با مشکل مواجه سازند، در این میان عده‌ای از نیروهای جامعه حذف شوند و احتمالاً طبقه‌ای که خود را ممتاز می‌داند نیروی خود را صرف حذف دیگران می‌کند و مقداری از نیروی آنها هم از بین می‌رود. این هدر رفتن نیروها و استفاده نکردن از همه امکانات جامعه، امری است ضد توسعه. همین مسئله درباره زنان می‌تواند اتفاق

- اعتقاد به آزادی ابراز اندیشه،
- اعتقاد به برابری انسان‌ها و احترام به حقوق دیگران،
- لزوم نظم‌پذیری جمعی،
- عدم تعارض فرهنگی در جامعه،
- اعتقاد به توسعه،

دلایل لزوم عناصر فوق به عنوان پیش‌نیاز

چرا نگرش معقول و مطلوب نسبت به دنیا از

پیش‌نیازهای فرهنگی مؤثر بر توسعه است

بدیهی است توسعه و رشد باید در این (دنیا) صورت گیرد و این مسئله با به‌کارگیری عقل، به منظور تسخیر نیروها و منابع موجود در طبیعت به نفع بشر، ممکن می‌شود. حال اگر انسان‌ها زندگی و حیات این دنیا را مذموم بدانند طبیعتاً این دیدگاه، در اعمال و افکار آنان اثر می‌گذارد. مگر نه اینکه رفتارها و اعمال انسان در این دنیا ناشی از فرهنگ و بینشی است که بر شخصیت او حاکم است؟ و مگر غیر از این است که رفتارهای پایدار خاص متعلق به انسان نتیجه و متأثر از فرهنگی خاص است. اگر این مطلب را بپذیریم و رفتارهای انسان را معلول طبیعی افکار و اعتقادات او بدانیم، به ناچار این را هم باید قبول کنیم که اعتقاد به مذموم بودن دنیا در رفتار انسان مؤثر است، و این امر واضحی است که اگر کسی دنیا را فی‌نفسه مذموم (نامطلوب) دانست، سعی و تلاش به منظور حداکثر استفاده ممکن از منابع موجود در طبیعت نکرده و هرگز برای دستیابی به سطح بالاتری از رفاه مادی به تلاش فوق‌العاده دست نخواهد زد. بلکه به حداقل اکتفا خواهد نمود. کسی که چنین کند به توسعه دست نمی‌یابد چرا که یکی از ابعاد توسعه تلاش برای حداکثر استفاده از منابع موجود و سعی در دستیابی به سطح بالاتر از رفاه مادی است. بنابراین به عنوان اولین شرط برای توسعه اقتصادی باید استفاده از دنیا را نامطلوب ندانیم.

چرا نگرش علمی و توجه به نقش عقل از پیش‌نیازهای

فرهنگی مؤثر بر توسعه است؟

به ظاهر نقش عامل فوق در فرآیند توسعه تقریباً بدیهی به نظر می‌رسد. بنابراین به اختصار به ارتباط نگرش علمی با توسعه اقتصادی در برخی از زمینه‌ها نظر می‌افکنیم:

نمی‌گیرد و بی‌ثباتی، امید و اطمینان به آینده را از افراد سلب کرده و باعث می‌شود که افراد به جلب منافع آنی و زودگذر تمایل داشته و کمتر به دنبال طرح‌های بلندمدت باشند. در حالی که در توسعه اقتصادی ثبات، اطمینان به آینده، به دنبال طرح‌های بلندمدت بودن و وسایلی از این قبیل سخت مورد نیاز است.

چرا اعتقاد به توسعه از عوامل و پیش‌نیازهای فرهنگی

مؤثر بر توسعه اقتصادی است؟

اعتقاد به توسعه به این معناست که مردم واقعاً باور داشته باشند که باید توسعه پیدا کنند، چرا که توسعه یک انتخاب است و فقط در سایه تلاش است که می‌توان به اهداف توسعه رسید. اعتقاد به توسعه با عقیده به جبر و این که انسان را در برخورد با پدیده‌ها، عاری از اراده و اختیار بدانیم در تناقض است. چرا که توسعه یک انتخاب است و انتخاب مسئله‌ای است که بدون داشتن اختیار ممکن نیست و به این جهت اگر جامعه‌ای معتقد باشد که تلاش افراد آن، تأثیری در سرنوشت آنها ندارد، این جامعه در راه توسعه‌گام برنخواهد داشت و به‌علاوه مشکلات دوران گذار را نیز نمی‌تواند تحمل کند.

۷. ضرورت توجه به رابطه تعاملی فرهنگ و توسعه

فرهنگ حاکم بر یک تمدن و توسعه‌ای که در زمینه‌های مختلف داشته است، تأثیری متقابل بر هم داشته‌اند. در هم‌آمیختگی این دو در تأثیرشان در ساخت یک جامعه، به قدری است که به‌راستی نمی‌توان تفکیکی مشخص بین آنها قائل شد و یکی را بر دیگری اولویت بخشید. هر جامعه‌ای که در مسیر تکامل و تعالی حرکت می‌کند، ناگزیر با موانع و چالش‌هایی روبروست. البته این مشکلات در بعضی قلمروها نمود بیشتری می‌یابند. چنان که اکثر جوامع در حال توسعه به‌گونه‌ای با چالش‌هایی در قلمرو فرهنگ مواجه هستند. طبیعتاً باید پذیرفت که بدون روشن‌شدن نوع رابطه عناصر فرهنگی جامعه با الگوی توسعه اتخاذ شده، انتظار رسیدن به اهداف مورد نظر و رسیدن به پیشرفت‌های مطلوب، بی‌فایده خواهد بود. در باب رابطه این دو مفهوم، دو رویکرد غالب وجود دارد که در سالیان گذشته، عموماً بر تفکر دولتمردان کشور حاکم بوده است: رویکرد نخست را می‌توان توسعه محور و دیگری را رویکرد فرهنگ‌محور نامید.

بیفتد. اگر جامعه‌ای با دید تبعیض‌آمیز نسبت به حقوق زنان بنگرد یقیناً مشارکت آنها را که نیمی از نیروی انسانی جامعه را تشکیل می‌دهند از دست خواهد داد؛ علاوه بر این که توسعه به معنای انسانی آن هم موضوعیت نمی‌یابد. در نابرابر دانستن افراد و برخورد تبعیض‌آمیز است که عده‌ای تحقیر شده و نیروی ابتکار و کارایی خود را از دست می‌دهند و این امر به خودی خود ضد توسعه است. اعتقاد به رعایت حقوق دیگران نیز از لوازم اصلی برابر دانستن افراد است. بنابراین با درک نقش اعتقاد به برابری افراد جامعه اهمیت این عنصر فرعی نیز روشن است.

چرا نظم‌پذیری جمعی یکی از پیش‌نیازهای مؤثر

توسعه است؟

در سازماندهی توسعه‌ای، کار جمعی نقش عمده‌ای در فرآیند توسعه دارد و اگر کسی نظم جمعی را نپذیرد و خود را با سیستم تطبیق ندهد، کار نظام مختل می‌شود، چرا که در دنیای جدید همه امور تخصصی شده و تخصصی شدن کارها خود به معنای تقسیم کار است و در عین حال تقسیم کار خود نوعی نظم‌پذیری بوده و بدون اعتقاد به نظم و التزام به آن به وجود نمی‌آید. توسعه نیازمند پیش‌بینی، هدایت و برنامه‌ریزی است. اگر در جامعه‌ای نظم حاکم نباشد رفتارها، قابل پیش‌بینی و هدایت و برنامه‌ریزی نیستند برای اینکه بتوان رفتارها را پیش‌بینی و هدایت کرد باید افراد، نظم‌پذیر باشند.

چرا عدم تعارض فرهنگی در جامعه از پیش‌نیازها و

عوامل مؤثر بر توسعه تلقی می‌شود؟

این عنصر برخلاف سایر عناصر مربوط به کلیت فرهنگ است نه مربوط به ویژگی یک عنصر خاص، عدم تعارض فرهنگی به معنای سازگاری عناصر فرهنگی یک جامعه به‌گونه‌ای است که یک عنصر آن، مستلزم نفی عنصر دیگر نباشد. تعارض فرهنگی لزوماً بین دو گروه از افراد جامعه وجود ندارد. حتی ممکن است یک فرد به نسبت پذیرفتن قسمت‌هایی از دو فرهنگ که منشأهایی متفاوت دارند در برخورد با مسائل دچار تعارض فرهنگی شود. این عنصر با مسئله ثبات و امنیت رابطه تنگاتنگی دارد و همین ارتباط دلیل مؤثر بودن آن در توسعه می‌باشد. روشن است که بی‌ثباتی مانعی در برابر موفقیت برنامه‌های توسعه است. وقتی ثبات نباشد انباشت اطلاعات و تجربیات و سرمایه‌گذاری صورت

است و مسائل دیگر جامعه در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند. بنابراین عموماً به توسعه جامعه باور نداشته و یا تنها به ابعادی از توسعه مانند تکنولوژی روی خوش نشان می‌دهند. حتی وقتی که بنابر جبر زمانه مجبور به پذیرش آن شوند، تنها الگویی از توسعه را می‌پذیرند که نه تنها با فرهنگ حاکم منافاتی نداشته باشد؛ بلکه به تثبیت هرچه بیشتر آن نیز کمک نماید. اینان از فرهنگ، تفسیری ذات‌انگارانه دارند و تمام قوای جامعه را برای حفاظت از این هویت جمعی به‌کار می‌گیرند. این نگرش توجهی به کارآمدی فرهنگ و نقش آن در ساماندهی زندگی نداشته و ارزش آن را فی‌نفسه می‌داند.

نتیجه این نگاه یک‌سویه به فرهنگ، از بین رفتن هرگونه پویایی در جامعه خواهد بود. بدیهی است هنگامی که مردم، جامعه را در مسیر پیشرفت نبینند و دورنمایی از بهبود زندگی خود تحت حاکمیت فرهنگ موجود نداشته باشند و ایستایی را در اجزای مختلف زندگی خویش ببینند، به مرور دچار نوعی یأس و دلزدگی خواهند شد و با نفی تجربه تاریخی خویش در قالب فرهنگ، به تمام ارزش‌ها، باورها و هنجارهای موجود در جامعه پشت نمود، به فرهنگ خود به چشم عامل واپس‌گرایی و تحجر خواهند نگرست. این امر می‌تواند باعث به وجود آمدن جریان‌های افراطی شود که به دنبال محو ارزش‌های بنیادین جامعه باشند. در نهایت چنین نگرشی منجر به ایستایی کامل جامعه حتی خود فرهنگ خواهد شد. چراکه با داشتن چنین نگرشی دیگر نمی‌توان با تغییر، تحول و تکامل در لایه‌های فرهنگ به تقویت و پاسداری از هسته مرکزی آن همت گماشت. چنین نگرشی بطور قطع در بلندمدت باعث دلزدگی مردم از فرهنگ شده، جریان‌هایی را در جهت طرد بنیان‌های فرهنگی به وجود خواهد آورد.

حال این پرسش مطرح است که آیا می‌توان در عین حفظ هویت فرهنگی جامعه، کشور را نیز در مسیر توسعه قرار داد؟ پاسخ به این سؤال بسیار مشکل است؛ اما برای روشن شدن بیشتر موضوع، ابتدا باید نسبتی که به‌طور واقعی بین این دو مفهوم برقرار است را به‌دست آورد. با نگاهی اجمالی به تاریخ و بررسی روند ظهور و سقوط و نیز شکوفایی تمدن‌های مختلف، به خوبی می‌توان نقش فرهنگ را در شکوفایی و یا انحطاط یک تمدن ردیابی نمود. برای مثال در تحلیل تمدن‌های باستانی

گروه اول در انتخاب روش‌های توسعه توجه چندانی به فرهنگ موجود نداشته، بدون در نظر گرفتن عناصر فرهنگی حاکم بر زندگی افراد جامعه، به پیاده کردن برنامه‌های توسعه مورد نظر خویش پرداخته‌اند. این گروه قبل از هر چیز به پیشرفت اهمیت می‌دهند و اولویت اول در نگاه ایشان توسعه جامعه است. در این حالت، الگوی توسعه‌ای که معمولاً ارائه می‌شود، به صورت قالبی از کشورهای دیگر اخذ شده است. به عبارتی بدون توجه به وضعیت و شرایط محیطی حاکم بر کشوری که روش‌های خاص توسعه را تجربه نموده و احیاناً به موفقیت‌هایی نیز نائل آمده، به تقلید صرف از روش‌های مذکور دست می‌زنند. اینان به فرهنگ به‌مثابه ابزاری می‌نگرند که باید خود را مطابق با ضروریات توسعه تطبیق دهد و خللی در روند آن ایجاد ننماید. طبیعی است در چنین حالتی، چالش‌های بسیاری در حوزه فرهنگ کشور مقصد پیش خواهد آمد.

اما با توجه به رویکرد این گروه، در تمام موارد تضاد به‌وجود آمده، اولویت‌های توسعه تعیین‌کننده خواهد بود. به این معنا که از این منظر فرهنگ جامعه باید خود را با تغییرات ناشی از توسعه وفق دهد و به صورت کامل به الگوی توسعه اتخاذ شده ملتزم باشد. چنین نگاه خشکی به توسعه که تنها رشد حوزه‌های اقتصادی و صنعتی و ایجاد رفاه در زندگی را مد نظر قرار می‌دهد، به احساس بی‌هویتی افراد جامعه می‌انجامد و به مرور باعث به‌وجود آمدن بحران هویت و شکل‌گیری خیزش‌های اجتماعی خواهد شود که آرمان خویش را بازگشت به دوران گذشته قرار می‌دهند. به وجود آمدن احساس از دست رفتن هویت، نه تنها مانعی بر سر راه توسعه کشور ایجاد خواهد نمود؛ بلکه باعث موضع‌گیری جامعه در قبال آن شده و توسعه به مفهومی ضد ارزش و در مقابل هویت فرهنگی، قلمداد خواهد شد.

گروه دوم در تغییرات اجتماعی اصالت را به فرهنگ می‌دهند. به عبارتی با نگاهی یک‌سویه تفسیری از توسعه را قابل قبول می‌دانند که با فرهنگ موجود مطابقت کامل داشته باشد. این گروه عموماً به یک هویت جمعی و مقدس باور دارند که دربرگیرنده تمام ارزش‌های تعیین‌کننده رفتارهای اجتماعی است. هرگونه تخطی از این مجموعه از نظر ایشان غیرقابل تحمل است. از منظر اینان غایت اصلی، حفظ و تداوم فرهنگ موجود

۸. پیشنهادهایی برای تسریع نقش مثبت فرهنگ بر توسعه

در این بخش با توجه به این که نقش فرهنگ بر توسعه توضیح داده شد در ادامه براساس مطالعات صورت گرفته شده به عواملی اشاره می‌گردد که از طریق آن‌ها می‌توان نقش فرهنگ را بر توسعه گسترش داد. این عوامل عبارتند از: آموزش، یافته‌ها و دستاوردهای علمی، وسایل ارتباط جمعی از قبیل رسانه، مطبوعات و ...، مؤسسات و ادارات فرهنگی، شناخت ضعف‌های فرهنگی و در نهایت آگاهی و درایت نسبت به جغرافیای فرهنگی در برنامه‌ریزی فرهنگی و تدوین استراتژی فرهنگی کشور.

امروزه نقش رسانه‌ها و مطبوعات در توسعه فرهنگی جامعه‌ای توسعه‌یافته تلقی می‌شود که بتواند در کنار شاخصه‌های اقتصادی بر معیار آموزش و اطلاعات و در حقیقت عنصر دانایی اجتماعی تأکید کند. در چنین جامعه‌ای رسانه، رسانه‌ها و مطبوعات با تولید و توزیع مطلوب اطلاعات، نقش مهمی در بالا بردن سطح اطلاعات و فرهنگ دارند و جامعه را به سوی توسعه کمک می‌کنند. اگر معضلات جامعه را خوب بشناسیم و اهمیت فناوری را در حل مشکلات در نظر بگیریم کمبودهای فکری، دیدگاه‌های غلط و موانع مفهومی و فرهنگی که وجود دارد را می‌توان به جامعه معرفی کرد. در این جا رسانه‌ها در توسعه نقش مهمی دارند. اگر می‌خواهیم در کشورمان توسعه و پیشرفتی حاصل شود باید ضعف‌های فرهنگی خودمان را بشناسیم. در اینجاست که تأثیر رسانه‌ها به عنوان یکی از پارامترهای مهم توسعه فرهنگی آشکار می‌شود و در جامعه با کارکردهای اطلاع‌رسانی، آموزشی، تفریحی و سرگرمی خود به توسعه همه‌جانبه کمک می‌کند. جغرافیای فرهنگی در برنامه‌ریزی‌های توسعه: اصطلاح جغرافیای فرهنگی از یک سوی به محیط‌زیست معطوف است و از سوی دیگر به فرهنگ‌های انسانی مربوط می‌شود، که هر دوی آنها در توسعه روستایی جایگاهی برجسته دارند. جغرافیای فرهنگی، مطالعه تغییرات فضایی گروه‌ها و اقشار فرهنگی و عملکرد فضایی جامعه را پوشش می‌دهد. به این ترتیب، جغرافیای فرهنگی بر توصیف و تجزیه و تحلیل نحوه تفاوت‌ها و یکسانی در زبان، دین، اقتصاد، حکومت و دیگر پدیده‌های فرهنگی از مکانی به مکان دیگر تکیه دارد که در مناطق مختلف روستایی تفاوت‌های چشمگیری میان آنها دیده می‌شود.

مانند چین، ایران، روم و یونان، هیچ‌گاه نمی‌توان از فرهنگ فآخری که این تمدن‌ها به بار آوردند بی‌تفاوت گذشت. از سوی دیگر بسیاری از مورخان بر این عقیده‌اند که وجود عناصر غنی فرهنگی در اذهان مردم یک‌خطه، باعث عظمت یک تمدن گشته است. به عبارتی فرهنگ حاکم بر یک تمدن، و توسعه‌ای که در زمینه‌های مختلف داشته است، تأثیری متقابل برهم داشته‌اند. درهم‌آمیختگی این دو در تأثیرشان در ساخت یک جامعه، به قدری است که برآستی نمی‌توان تفکیکی مشخص بین آنها قائل شد و یکی را بر دیگری اولویت بخشید. اراده مردم و نخبگان برای تغییر شرایط زندگی و نیز شکل‌گیری تغییرات، خود به تحولاتی در عرصه فرهنگ نیز منجر شده است. برای مثال ماکس وبر بر تأثیر نهادهای مذهبی و نظام‌های اخلاقی جهت توسعه اقتصادی تأکید می‌کند و عوامل معنوی و اخلاقی موجود در فرهنگ اروپایی را از جمله عوامل علی رشد و توسعه اقتصاد سرمایه‌داری در غرب معرفی می‌نماید.

به عبارتی برداشتی که از فرهنگ ارائه می‌شود، می‌تواند باعث رکود یا پویایی جامعه شود. به این معنا که می‌توان فرهنگ را واجد لایه‌های مختلفی دید که هر کدام از پتانسیل‌هایی برخوردار هستند و در صورت فعلیت یافتن، می‌توانند به کارآمدی و به روز شدن فرهنگ یاری رسانند. در مقابل می‌توان با ارائه تفسیری ایستا از فرهنگ، در مقابل هرگونه تغییرات اجتماعی مقاومت کرد و روز به روز از کارایی فرهنگ در ساماندهی جامعه کاست. آنچنان که دورویکرد افراطی که در قسمت قبل گفته شد، نتیجه‌ای جز ایستایی جامعه، تشدّد اجتماعی، دوگانگی فرهنگی و بی‌هویتی را برای جوامع به ارمغان نیاورده است.

به نظر می‌رسد فرهنگی مورد اقبال مردمان واقع می‌شود که کارآمدی آن در به سامان رساندن زندگی ایشان به اثبات رسد. از سویی جامعه به توسعه‌ای روی خوش نشان خواهد داد که عناصر ارزشی، هنجارها و معیارهای مورد پذیرش فرهنگ حاکم را ارج نهد و این دو رابطه‌ای تعاملی با یکدیگر دارند. به این ترتیب به نظر می‌رسد برای ارائه خط‌مشی مناسب برای توسعه کشور، باید به التزام متقابل توسعه و فرهنگ توجه شایانی نمود و با اتخاذ نگاه تفسیری از فرهنگ بر لزوم رابطه‌ای تعاملی و سازنده و نفی تقابلی این دو مفهوم تأکید نمود.

نتیجه‌گیری

روش منطقی تجربی در کمی‌سازی متغیرهای فرهنگی موجود نبوده یا اینکه علیت‌ها بسیار پیچیده و چند متغیره می‌باشند. به‌علاوه، مفاهیم جدیدی مانند سرمایه اجتماعی نیز می‌توانند منجر به بسط منابع داده‌ای و اطلاعاتی جدیدی شوند که آن نیز به‌نوبه خود به بیان و تشریح ارتباط بین ابعاد مدلسازی و قوم‌شناسی علوم اجتماعی می‌انجامد.

منابع:

- آشوری، داریوش. (۱۳۵۷). تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ. چاپ اول. تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
- بروجنی، فرشید. (۱۳۸۲). جایگاه عوامل فرهنگی در توسعه اقتصادی. چاپ اول. تهران: مرکز آمار و برنامه‌ریزی پژوهش‌های فرهنگی و هنری.
- پیمان، حبیباله. (۱۳۸۴). پیش‌نیازهای توسعه اقتصادی. مجله ایران فردا، سال اول، شماره ۴.
- ژرار، آگوستین. (۱۳۷۲). توسعه فرهنگی، تجارب و خط‌مشی‌ها. ترجمه عبدالحمید زرین قلم، پروانه سپرده و علی هاشمی گیلانی. مرکز پژوهش‌های بنیادی، چاپ اول.
- مجموعه مقالات سمینار فرهنگ و توسعه. (۱۳۸۱). ریشه‌های فرهنگی اقتصادی. معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ملکی، صفی‌الله. (۱۳۸۸). نگاهی به جایگاه توسعه فرهنگی در سند چشم‌انداز و سیاست‌گذاری‌ها. روزنامه قدس، نشر ۱۳۸۸/۰۴/۲۷.
- موسائی، میثم. (۱۳۸۷). دین و فرهنگ توسعه. چاپ اول. تهران: معاونت پژوهشی و آموزشی سازمان تبلیغات اسلامی.
- Coleman, J.S. (1988). "Social capital in the creation of human capital." *American Journal of Sociology Suppl. S. 94: S95-S120.*
- ye, L.W. (1985). "Asian Power and Politics: The Cultural Dimensions of Authority." Cambridge and London: The Belknap Press of Harvard University Press.
- ellinga, M. (1998). "The Changing Role of the State in Latin America". In M.Vellinga, ed., *the Changing Role of the State in Latin America*, Boulder, Com: Westview Press.
- Putnam, R. D. (1993). "Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy". Princeton University Press, Princeton, NJ.
- Potocan, V. (2008). "Why we need trust in organization?". *Issues in Global Research in Business & Economics (conference proceedings)*, pp. 102-115.
- Diener, E., and Seligman, P. (2004). "Beyond Money: Toward an Economy of Well-Being". *Psychological Science in the Public Interest*, 5, 1, pp. 1-31.
- Smelser, N. J., Swedberg, R. (1994). "The Handbook of Economic Sociology". Princeton University Press, Princeton, NJ.
- Granovetter, M. S. (1985). "Economic action and social structure: The problem of embeddedness". *American Journal of Sociology*, 91, pp. 481-510.
- Weber, M. (1930). "The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism". Allen & Unwin, London.
- Weber, M. (1951). "The Religion of China". Free Press, New York.

فرهنگ عنصری است که شامل همه کنش‌ها و واکنش‌های فرد و محیط پیرامون او با بعد زیرین زندگی گروه‌های اجتماعی می‌شود، یعنی مجموعه روش‌ها و شرایط زیست یک جامعه براساس بنیاد مشترکی از سنت‌ها و دانش و نیز اشکال مختلف بیان جایگاه فرد در درون جامعه، به هم پیوند خورده است و تنها با دخالت عوامل فرهنگی در راه‌حل‌های انتخاب شده برای توسعه می‌توان به طور کامل نیازها و خواست‌های گروه‌های اجتماعی و ملت‌ها را بر آورده ساخت.

شکل اصلی تمام فعالیت‌های نظام یک کشور از ماهیت فرهنگی آن، هویت و رنگ می‌گیرد. به عبارتی حفظ یک نظام گرچه به ظاهر، بستگی به پویایی و استقلال فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی دارد، ولی نحوه فعالیت در اقتصاد و یا سیاست‌گذاری در بخش‌های دیگر متأثر از فرهنگ آن نظام اجتماعی است. فرهنگ، ارزش‌ها و باورهای آن، علت محدثه و ایجاد اقتصاد، سیاست و فعالیت‌های دیگر اجتماعی است. از این رو استقلال، موجودیت و تداوم آنها، بستگی به نوع فرهنگ یا ارزش‌ها و باورهایی است که این دو حرکت (اقتصادی و سیاسی - نظامی) بر پایه آن شکل گرفته‌اند. اکنون دیگر این اجماع اکثریتی وجود دارد که مبنای هر نوع توسعه، توسعه فرهنگی است و از آن‌جا که دغدغه اصلی دولت‌ها رسیدن به توسعه همه‌جانبه است و از آنجایی که مبنای این توسعه، انسان (موجودی فرهنگی) می‌باشد، زیربنای توسعه حقیقی و پایدار نیز توسعه فرهنگی خواهد بود.

۹. پیشنهادهایی درباره تحقیقات آتی

عمده‌ترین چالش در مطالعه فرهنگ و توسعه، دستیابی به شیوه‌ای برای وارد نمودن عوامل فرهنگی به مدل‌های تئوریک و تجربی است که تاکنون مورد استفاده اقتصاددانان بوده است. بسیاری از توصیفات فرهنگی رفتار که اقتصادی تمایل دارند که به مطالعات جامع قوم‌شناسی بدل شوند و در پی آن روابط علی بقدری پیچیده می‌شوند که نمی‌توان آنها را به سایر گروه‌ها غیر از گروه مورد مطالعه، تعمیم داد. از سوی دیگر، اقتصاددانان نیز پیوسته به دنبال مدل‌های کلی رفتاری هستند که اغلب هم فاقد بسیاری از عوامل پیچیده‌ای می‌باشند که در دنیای واقعی ضروری به نظر می‌رسند. ممکن است چنین تصور شود که این دو طیف هرگز به مصالحه نخواهند رسید، چراکه بطور ساده هیچگونه